

دستور زبان فارسی

۱- تشخیص ترکیب وصفی و اضافی: کلمه ای که اسم را توصیف می کند و یا یکی از

ویژگی های اسم را بیان می کند صفت نام دارد. مثال: گل زیبا. برای تشخیص صفت در جمله:

- صفت را مانند قید می توان از جمله حذف کرد بدون اینکه مفهوم جمله تغییر کند: من یک کلاه بزرگ دارم ← من یک کلاه دارم.
- صفت همیشه با یک اسم همراه است که با — به آن اسم مرتبط می شود: لباس آبی، مدرسه بزرگ، کتاب مفید

ترکیب ها در حالت کلی دو دسته اند: «ترکیب وصفی» و «ترکیب اضافی». ترکیب وصفی متشکل از «اسم+صفت: پلنگ تیزپا» و ترکیب اضافی متشکل از «اسم+اسم: کتاب علی» است.

برای تشخیص ترکیب وصفی به روش های زیر عمل می کنیم:

- هر ترکیبی که با (تر) و (ترین) معنی بدهد وصفی است: توپ بزرگ : توپ بزرگ تر
- با ترکیب، به شکل زیر جمله می سازیم، اگر جمله معنی داری حاصل شد ترکیب وصفی است: باغ زیبا (این باغ، زیبا است) در این روش کسرۀ کلمه مُضاف (باغ) را نباید خواند.

- به کلمۀ اول «ی» اضافه می کنیم، اگر ترکیب معنی داری به دست آمد ترکیب، وصفی است: در بلند (دری بلند) = وصفی - در کلاس (دری کلاس) = اضافی است.



هر ترکیبی که با یکی از سه روش گفته شده صحیح باشد، وصفی است و لازم به امتحان هر سه روش نیست.

۲- ساختمان واژه: هر کلمه به طور کلی به دو بخش ساده و غیر ساده تقسیم می شود.

ساده: کلمه ای که از یک بخش تشکیل شده باشد: مادر، انسان.
غیر ساده: کلمه ای که بیش از یک بخش دارد: دفترچه، (دفتر+چه)، کتابخانه، (کتاب+خانه).

وندی }
 مرکب } کلمه غیر ساده سه نوع است:
 وندی-مرکب }

وندی همان مشتق قدیم است و وندی مرکب اشاره به مشتق - مرکب دارد.

کلمات وندی از دو بخش تشکیل شده اند: یک بخش معنی دار + حداقل یک بخش بی معنی (پیشوند یا پسوند):

دانا - سازمان - رویش (دانا: بن مضارع + ا (پسوند))

وند تکواژی است که به کلمه اضافه می شود و مفهوم جدیدی را به آن می دهد. پیشوند: وندی است که قبل از اسم ساده می آید: با، بی، نا و ... (با ادب، بی ریا، نا اهل و ...)

پسوند: وندی است که پس از اسم ساده می آید: مند، گر، انه و ... (هوشمند، آهنگر، عصرانه و ...)

کلمات مرکب از دو یا چند بخش معنی دار ساخته می شود:

کتاب خانه، آب دوغ خیار، هواپیما و ... (هوا+ (بن مضارع) پیمودن آب+دوغ+خیار)

کلمات ونـدی-مرکب از حداقل دو قسمت معنی دار و یک وند ساخته شده اند؛ به بیان دیگر اگر کلمات ونـدی و کلمات مرکب را یکجا بیاوریم کلمه ونـدی-مرکب پدید می آید:

بازنویسی (باز+نویس+ی) ، دانش آموز (دان+شش+آموز) و ...

در کلمات مرکب و ونـدی-مرکب، اغلب، حرکتِ حرفِ آخر در کلمه اول ساکن است (به جز کلماتی مانند تخت خواب، رخت خواب و ...). مثال:

کتاب خانه- دانش آموز و ...

در تشخیص کلمات ونـدی دقت شود که نشانه های جمع، تر و ترین و «ی» نکره

وند هستند و واژه را از ساده به غیر ساده (وندی) تبدیل می کنند.

پس کلماتی نظیر: گل ها، سفیدتر، کوچکترین، بوستان و ... ونـدی هستند.

۳- مصدر: اسمی است که مفهوم اصلی فعل را می رساند؛ بدون اینکه زمان و شخص (مفرد

یا جمع بودن) را نشان دهد. نشانه مصدر «ن+» است: گفتن، دیدن، نوشتن و ... نمونه هایی از مصدر هستند.

۱- مصدر اسم است و در شمارش تعداد جمله دخالـتی ندارد.

۲- مصدر بدون ن در واقع بن ماضی می باشد.

۴- اسم مصدر یا حاصل مصدر: علاوه بر مصدر، در زبان فارسی اسم هایی هستند که

با اینکه نشانه مصدری ندارند، ولی حاصل مفهوم مصدر را می رسانند:

ستایش، خنده، آزادی و ... که معنای مصدری دارند و مصدرگونه برداشت می شود: ستودن، خندیدن و آزاد بودن.

۵- فعل: به کلماتی که به انجام دادن کاری یا داشتن حالتی در یکی از زمان ها دلالت

می کند، فعل می گوییم.

ماضی (به زمان گذشته دلالت دارد: رفت، شنید)

مضارع (به زمان حال اشاره دارد: می گوید، ببینید)

آینده (به زمان آینده اشاره دارد: خواهیم رفت)

فعل از نظر زمان

چون سه شخص داریم و هر کدام از آنها ممکن است مفرد یا جمع باشد؛ از این رو از هر فعلی شش ساخت یا صیغه وجود دارد. وقتی صورت های شش گانه فعلی را به زبان می آوریم، می گوییم آن را صرف کرده ایم:

مفرد	جمع	
رفت + م	رفت + یم	اول شخص
رفت + ی	رفت + ید	دوم شخص
رفت + ∅	رفت + ند	سوم شخص

قسمت های بزرگتر شناسه نام دارد. شناسه جزء غیر ثابت فعل است که تعداد و شخص فعل را مشخص می کند. شناسه در سوم شخص مفرد ماضی تهی است. (یعنی شناسه ندارد)

نحوه به دست آوردن بن فعل

بن فعل: ماضی: سوم شخص مفرد، همان بن ماضی است: (رفت)

مضارع: فعل امر بدون «ب» آغازین: شکستن ← بشکن ← شکن (بن مضارع)

روش بسیار ساده تشخیص فعل ماضی از مضارع: فعل را یک بار با کلمه فردا و یک بار با کلمه دیروز به کار می بریم؛ با هر کدام که معنی درستی بدهد، فعل مربوط به آن زمان است:

می بازیم] فردا می بازیم (درست)
دیروز می بازیم

۶- معلوم و مجهول: فعلی که نهاد یا فاعل آن مشخص است و یا فعل به نهاد نسبت

داده می شود، معلوم نام دارد.

فعلی که نهاد یا فاعل آن مشخص نیست و یا فعل به مفعول نسبت داده می شود، مجهول نام دارد.

مادر غذا را پخت (معلوم). غذا پخته شد (مجهول).

روش مجهول کردن جمله: (۱) حذف نهاد (فاعل) (۲) قرار دادن مفعول به جای نهاد (۳) مجهول کردن فعل جمله (۴) مطابقت فعل با نهاد جدید (مفعول جمله قبلی).

مثال: آقای مدیر دانش آموزان ممتاز را به اردو برد (۱) دانش آموزان ممتاز را به اردو برد (۲) دانش آموزان ممتاز به اردو برد (۳) دانش آموزان ممتاز به اردو برده شد (۴) دانش آموزان ممتاز به اردو برده شدند.



فقط فعل های گذرا به مفعول مجهول می شوند و فعل های ناگذر به شرطی که ابتدا آنها را گذرا کنیم، مجهول می شوند.

۷- گذرا و ناگذر: فعل ناگذر یا لازم: فعلی که معنی آن با نهاد (فاعل) کامل می شود و

به مفعول، متمم و یا چیز دیگری نیاز ندارد:

مادرم آمد شیشه شکست

فعل گذرا یا متعدی: فعلی که معنی آن با نهاد (فاعل) تمام و کامل نمی شود و برای کامل شدن معنی به جزء دیگری مانند مفعول و ... نیاز دارد: او درخت را قطع کرد. اگر واژه درخت را از جمله حذف کنیم معنی ناقص می شود. مفعول

محسن از معلم پرسید ← چه چیز را؟ سوالش را. پس معنای فعل ما با «سوالش را» کامل می شود؛ بنابراین، فعل گذرا است.

افعال گذرا انواع دیگری نیز دارند که بعداً با آنها آشنا می شوید.

۸- جمله: مجموعه ای از کلمات که روی هم منظور گوینده را به شنونده یا خواننده

منتقل می کند. یقیناً یکی از کلمات جمله فعل است و گرنه گاهی شبه جمله هم از چندین کلمه به وجود می آید: به به عجب هوایی!

۱- حرف ندا و منادا: حرف ندا کلمه ای است که برای صدازدن کسی به کار برده می شود و کسی که مورد ندا یا خطاب قرار می گیرد منادا نام دارد. برخی از حروف ندا: ای، یا، ایا، الف در آخر اسم و ...
مثال:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرد
حرف ندا: «الف» در سعدیا

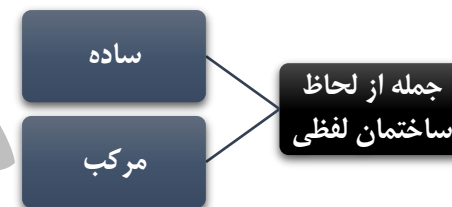
گاهی اوقات حرف ندا در جمله حذف می شود و از لحن گوینده می توان به منادا پی برد. همچنین در نوشته ها از مفهوم و معنی می توان به منادا بودن کلمه پی برد:

سعدی، اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد
منادا

■ منادا تنها در یک صورت می تواند حذف شود و حرف ندا به تنهایی بیاید. آن، زمانی است که منادا ← (کسی که) باشد:

ای (کسی که) نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز؟

۲- اصوات: صداها و یا کلمه هایی هستند که احساسات و عواطف گوینده را نشان می دهند؛ گاهی به تنهایی به کار می روند و گاهی وابستگی دارند. اصوات، در شمارش تعداد جمله، یک جمله کامل محسوب می شوند.



جمله ساده: جمله ای که یک فعل دارد:

من در کلاس هشتم درس می خوانم.

جمله مرکب: جمله ای که بیش از یک فعل دارد:

یاد دارم که در ایام طفولیت متعبد و شب خیز بودم. این جمله مرکب از دو جمله ساده تشکیل شده است. یک جمله پایه و یک جمله پیرو. جمله های مرکب به کمک حروف ربط ساخته می شوند. نمونه ای از حروف ربط عبارت اند از: تا، که، و، اما، ولی، لیکن، با اینکه، زیرا و ...
داشتیم از شبه جمله حرف می زدیم:

شبه جمله: کلمه یا مجموعه ای از کلمات است که بدون نیاز به فعل، مقصود را می رساند و به همین دلیل «شبه جمله» نام دارد. شبه جمله ها در شمارش، یک جمله کامل محسوب می شوند.



جدول پرکاربردترین اصوات در زبان فارسی

اندوه و تاسف	سرزنش و نفرین	شادی و تحسین	شگفتی	تنبیه و آگاهی	دیگر اصوات
• آه آه، آخ، وای، افسوس، دریغ و ...	• درد، مرگ، ننگ و ...	• به به، خوشا، آفرین و ...	• عجب، شگفتا، وا ی و ...	• زنه‌ار، آلا، آهای و ...	• هیهات، حاشا، لیک و ...

۱۰ - قید: قید کلمه ای است که مفهوم هر نوع کلمه ای به جز اسم و ضمیر را

مقید می کند و چیزی به معنای آن می افزاید. جایگاه قید در جمله مشخص نیست و ممکن است هر جای جمله بیاید.

نکته

تمام قید ها را بدون اینکه معنی و مفهوم جمله ناقص شود، می توان از جمله حذف کرد.

برخی کلمات همیشه قید هستند:

۱- کلمات تنوین دار مثل: اصلاً، ثانیاً، ابداً و ... ۲- کلماتی مثل: هنوز، خیلی، متأسفانه، اکنون، شاید، سرانجام، ناگهان، همیشه، مگر و ...

هر کلمه ای تا در جمله به کار نرود نقش آن به درستی مشخص نمی شود. این قانون در مورد قید هم صدق می کند (البته دو مورد بالا همیشه قید هستند): او

خوب درس می خواند. او یک بازیکن خوب است

صفت

قید

محمد کریه کنان به خانه رفت. ← محمد به خانه رفت

من امروز به مدرسه نمی روم ← من به مدرسه نمی روم

همان طور که ملاحظه می کنید با حذف قید آسیبی به معنای جمله وارد نشد. برخی از انواع قید ها:

قید زمان: امروز، دیشب، صبح و ... قید مکان: آنجا، اینجا و ...

قید حالت: خندان، شاد، گریان و ... قید کیفیت: خوب، زیبا، کوچک و ...

۳- عبارت های کوتاه بدون فعل: کلمه هایی مانند: بله، سلام، آری، آهسته، آزاد، زیارت قبول، توقف ممنوع و ... به شرطی که هیچ نقشی در جمله نداشته باشند، یک جمله کامل محسوب می شوند: آفرین (۱) خوب نوشتی (۲)

اما

معلم به دانش آموزان آفرین گفت (۱). چون آفرین نقش مفعول پذیرفته پس به تنهایی جمله محسوب نمی شود.

بنابراین

برای شمارش تعداد جمله در یک متن باید:



۹- هم آوا: به کلماتی که از نظر تلفظ یکسان هستند ولی از نظر معنی و شکل

نوشتاری متفاوت هستند کلمات هم آوا یا متشابه می گویند. نمونه هایی از آن:

آجل: آینده خُرد: کوچک حیات: زندگی
عاجل: شتاب کننده خورد: میل کرد حیاط: محوطه باز خانه

فرق قید و صفت: قید یکی از خصوصیات فعل را بیان می کند اما صفت یکی از خصوصیات اسم را بیان می کند. مثال:
 کتاب خوب (صفت)
 این نویسنده، خوب می نویسد (قید)

۱۱- جمع مکسر: این جمع مخصوص زبان عربی است و وزن های زیادی دارد و از روی

همین وزن ها پی به جمع بودن آنها می بریم. این جمع ها هیچ قاعده مشخصی به جز همین وزن های گفته شده ندارد. نمونه ای از آنها:

خبر: اخبار	علم: علوم	مشهور: مشاهیر	فیلسوف: فلاسفه
عنصر: عناصر	ولی: اولیا	شعبه: شُعَب	کاسب: کسَبَه
جزیره: جزایر	وزیر: وُزَرَا	و ...	

۱۲- هم خانواده:

(۱) کلمات عربی. (۲) کلمات فارسی

(۱) کلمه های عربی معمولاً ریشه سه حرفی دارند (متعبّد: ع ب د- عزیز: ع ز ز- تعلیم: ع ل م).

در زبان عربی
 کلمه هایی
 می توانند با هم
 هم خانواده
 باشند که

• سه حرف اصلی در آنها وجود داشته باشد
 • ترتیب قرار گرفتن این سه حرف در آن کلمات، مشترک باشد

مثال:

اطلاع - مَطَّلَع - اطلاعات ← ط ل ع

تدریس - مدرّس - مدرسه ← د ر س

حال به کلمات زیر توجه کنید:

معلم - تعلیم - علم - عمل ← ع ل م

در بین واژگان بالا، کلمه «عمل» با سایر کلمات هم خانواده نیست؛ زیرا ترتیب قرار گرفتن حروف اصلی رعایت نشده و مثل مابقی کلمات نیست.

(۲) در مورد هم خانواده در کلمات فارسی گفتنی است که برای یافتن هم خانواده یک کلمه باید بن فعل را در نظر گرفت. به کلمات زیر توجه کنید:

دیدار- دیده- دیدگان ← بن فعل گرفته شده از مصدر «دیدن»

شنیده- شنوا- شنونده ← بن فعل گرفته شده از مصدر «شنیدن»

★ کلمه هایی در زبان فارسی می توانند هم خانواده باشند که بن فعل مضارع یا ماضی مشترک داشته باشند.

۱۳- فرق گزار و گزار: استفاده از گزار: اگر معنی کلمه با «نهادن، قراردادن و

و ضع کردن» متنا سب با شد بدین شکل نوشته می شود. مثال: بنیان گزار، قیمت گزار، نامگذار، سرمایه گزار، سیاست گزار و ... از این نوع اند.

استفاده از گزار: اگر معنی کلمه با « ادا کردن، تعبیر کردن و به جای آوردن» متناسب باشد، اینگونه نوشته می شود. مثال: نماز گزار، شکر گزار، خدمتگزار، خبر گزار، پیغام گزار، خواب گزار و ...

۱۴- انواع «ان»:



۱۵- نهاد: به کلمه یا کلمه هایی که معمولاً در ابتدای جمله می آیند و انجام کاری و یا

داشتن حالتی به آنها نسبت داده می شود «نهاد» می گویند؛ به عبارت دیگر، نهاد قسمتی از جمله است که درباره آن خبر می دهیم. برای تشخیص نهاد می توان از فعل جمله سوال های ۱- چه چیزی؟ ۲- چه کسی؟ پرسید:

مادر غذا را می پزد. چه کسی غذا را می پزد؟ ← مادر

شخصیت ما را رفتارمان شکل می دهد. چه چیزی شخصیت ما را شکل می دهد؟ ← رفتارمان

غروب دریا چقدر زیبا است. چه چیزی زیبا است؟ ← غروب دریا

مثال یکم و دوم انجام کاری را نشان می دهد اما مثال سوم فقط حالت آگاهی و زیبایی به نهاد نسبت داده شده اند.

به نهاد هایی که کاری را انجام می دهند «نهاد فاعلی» یا «فاعل» و به نهادهایی که کاری را انجام نمی دهند، بلکه تنها حالتی به آنها نسبت داده می شود، «نهاد غیر فاعلی» یا «مُسند الیه» گفته می شود.

★ نهاد اگر ضمیر باشد، از جمله حذف می شود: (ما) باید به نیروی جوانی خود تکیه کنیم. (باید به نیروی جوانی خود تکیه کنیم) نهاد محذوف

انواع نهاد:

۱- نهاد جدا. نهاد جدا همان نهاد جمله است و معمولاً قابل حذف شدن است: من می توانم به تو آموزش بدهم

نهاد پیوسته (— م)

نیا + ان (نشانہ جمع) = نیا ان ← نیاکان (ک حرف میانجی)

۱۶- متمم: متمم کلمه ای است که معنای جمله با آن کامل می شود. متمم بعد از حروف

اضافه می آید. حروف اضافه عبارتند از: از، به، با، در، برای، ادات تشبیه (مثل، چو، همچو، مانند، چون و ...). به این دلیل به این حروف، حرف اضافه می گوئیم که می توان با کمک آنها به جمله، کلمه اضافه کنیم. مثال:

من آمدم. من از شیراز به تهران آمدم.

حرف اضافه متهم

۱۷- **مزد و فعل اسنادی:** در تعریف فعل گفتیم که: « به کلماتی که به انجام دادن کاری یا داشتن حالتی در یکی از زمان‌ها دلالت می‌کند، فعل می‌گوییم. »

۱- افعالی که انجام شدن کاری را می‌رسانند:

۲- افعالی که به روی دادن حالتی دلالت دارند:

حرف میانجی: هر گاه کلمه ای به یکی از مصوت ها (آ ای او- —) ختم شود و پس از آن حروف جمع، صفت یا مضاف الیه به آن اضافه شود، حرفی به آنها می پیوندد که حرف میانجی می گوئیم. علت آوردن حرف میانجی تلفظ درست کلمه است:

دانشجو+ پزشکی (اسم یا مضاف الیه) ← دانشجوی پزشکی (ی حرف میانجی است).

نهاد پیوسته در فعل مضارع	نهاد پیوسته در فعل ماضی
م (می روم)	م (رفتم)
ی (می روی)	ی (رفتی)
د (می رود)	د (رفت) ی
یم (می رویم)	یم (رفتیم)
ید (می روید)	ید (رفتید)
ند (می روند)	ند (رفتند)

مهم ترین روش تشخیص فعل های اسنادی این است که این افعال بدون تغییر در معنی جمله می توانند جایگزین یکدیگر شوند:

غذا خوشمزه است غذا خوشمزه بود غذا خوشمزه گشت

اگر افعال (است، هست و بود) معنی وجود داشتن بدهند غیر ربطی می باشند: معلم در کلاس است. یعنی معلم در کلاس وجود دارد

غیر اسنادی

اگر افعال (گشت و گردید) به معنی چرخیدن، جستجو کردن و گردش کردن باشند، غیر ربطی است:

در پارک گشتیم. یعنی در پارک گردش کردیم.

غیر اسنادی

زمین به دور خورشید می گردد. یعنی می چرخد

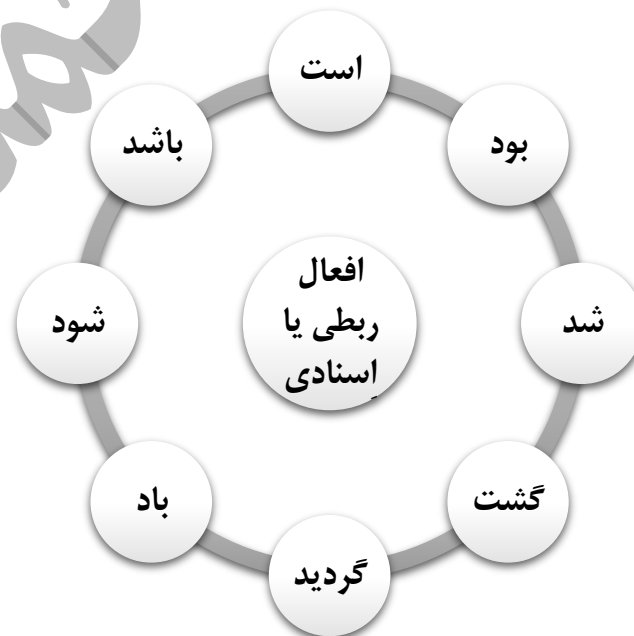
غیر اسنادی

مُسند: همان صفت یا حالتی است که به وسیله فعل ربطی به نهاد (غیر فاعلی) نسبت داده می شود.

مسند در جمله های اسنادی در جواب سوال های چه جور؟ و یا چگونه؟ می آید.

در مثال یکم عمل رفتن یا شکستن را شخصی انجام می دهد اما در مثال دوم مرتضی حالت خوشحالی و شیشه حالت شکستن را به خود پذیرفته اند.

به فعل های دسته اول یا مثال اول فعل خاص، غیر اسنادی و یا غیر ربطی می گویند و به فعل های دسته یا مثال دوم افعال اسنادی یا ربطی می گویند.



حالت منفی افعال بالا نیز، اسنادی هستند: نیست، نشد و...

ضمایر شخصی پیوسته

ضمایر شخصی جدا

جمع	مفرد	
اول شخص	_____م (کتابیم)	_____مان (کتابمان)
دوم شخص	_____ت (کتابت)	_____تان (کتابتان)
سوم شخص	_____ش (کتابش)	_____شان (کتابشان)

جمع	مفرد	
اول شخص	من	ما
دوم شخص	تو	شما
سوم شخص	او	آنها

۲- ضمیر مشترک:

ضمایر عبارتند از: خود، خویش و خویشتن و به این دلیل به آنها مشترک گفته می‌شود که برای تمام شخص ها به یک شکل به کار می‌روند:

من خود می‌دانم ما خود می‌دانیم
تو خود می‌دانی شما خود می‌دانید
او خود می‌داند آنها خود می‌دانند

نکته: ضمیر مشترک خود، اغلب با ضمایر شخصی پیوسته می‌آید:

خودم- خودت- خودش- خودمان- خودتان- خودشان

۱۹- فعل کمکی: برای ساختن برخی از فعل ها(ماضی بعید، مضارع مستمر، ماضی

التزامی و ...) علاوه بر فعل اصلی از افعال دیگری استفاده می‌شود که به آنها «فعل کمکی» می‌گویند. فعل های «بود، است، داشت، خواهد و شد» به ترتیب در فعل های زیر کمکی هستند.

پدر بیمار شد ← پدر چطور شد؟ بیمار شد. پس بیمار، در جمله، مسند است.
ماشین دوستم خراب است. ماشین دوستم چه جور است؟ خراب است. بنابراین، خراب در جمله، مسند است.

۱۸- ضمیر: ضمیر کلمه ای است که به جای اسم یا گروه اسمی می‌نشیند و از تکرار آن جلوگیری می‌کند. ضمیر، می‌تواند تمام نقش های یک اسم را داشته باشد.

۱- من علی را در پارک دیدم ۲- او را به خانه فرستادم

نهاد مفعول

۳- حسن به او تعارف کرد ۴- علی کتابش را به او هدیه داد
متمم مضاف الیه مرجع ضمیر: حسن

هر ضمیر مرجعی دارد که به آن مرجع ضمیر گفته می‌شود. اسم یا گروه اسمی که ضمیر به جای آن می‌نشیند، مرجع ضمیر است. مرجع ضمیر همیشه در جمله هایی می‌آید که قبل از ضمیر هستند. مرجع ضمیر در مثال های ۲، ۳ و ۴ (علی) است.

۱- ضمیر شخصی

این ضمایر، خود به دو دسته تقسیم می‌شود: جدا(به کلمه نمی‌چسبد) و پیوسته(به کلمه می‌چسبد)

(خوانده بود، خوانده است، داشت می خواند، خواهد خواند و خوانده شد)

۲۰- انواع «ی»: در دستور زبان فارسی حرف «ی» انواع مختلفی دارد که به برخی از

پرکاربردترین آنها اشاره می شود:

۱- پسوند نسبت: (اسم + ی) است که خود بر معانی متفاوتی دلالت می کند. به این نوع کلمه صفت نسبی و به این «ی» نسبت ساز گفته می شود:

«ی» نسبت

نسبت مفعولی: زندانی، نهانی و ...	نسبت دارندگی: هنری و ...	نسبت شغل: کبابی، نجاری و ...	نسبت شخص: محمدی، علوی و ...	نسبت چیزی: زعفرانی، پرتقالی و ...	نسبت مکان: شیرازی و ...
---	--------------------------------	---------------------------------------	--------------------------------------	---	----------------------------------

۲- «ی» لیاقت: مصدر + «ی» که صفت لیاقت می سازد و معنای شایستگی دارد:

مصدر + ی: خوردن + ی = خوردنی (شایسته خوردن)

مصدر + ی: گفتن + ی = گفتنی (قابل گفتن)

۳- «ی» حاصل مصدر: کلمه با این «ی» معنی مصدری می دهد. مثال: زشتی، بدی، آزادی، تاریکی، تشنگی و ... که به ترتیب معنای: زشت بودن، بد بودن، آزاد بودن، تاریک بودن و تشنه بودن از آنها دریافت می شود.

۴- «ی» نکره: به آخر کلمات افزوده می شود و مخصوص افراد یا چیزهای ناشناس

است. مثال: پادشاهی ظالم بر مردم ظلم می کرد

ی نکره (یک پادشاه)

۵- «ی» وحدت: بر یک نفر یا یک چیز دلالت می کند: من تو را نصیحتی کنم.

سیب کیلویی چند؟

یک نصیحت

یک کیلو

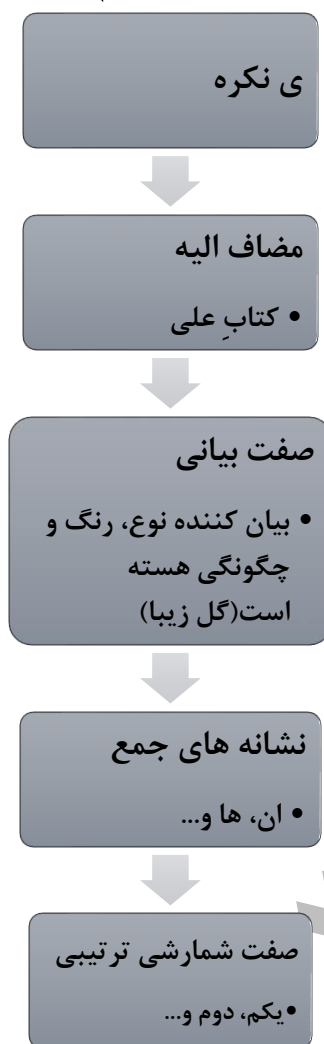
• از بین انواع «ی» فقط «ی» نکره و وحدت و نـ نیست؛ یعنی کلمه را غیر ساده نمی کند.

• به معنی انواع «ی» در جمله باید توجه شود:

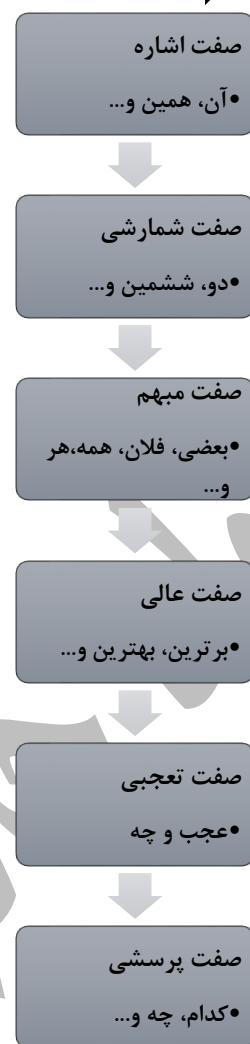
مردی را در خیابان دیدم (یک مرد ناشناس)

او در حق من، مردی کرد (مرد بودن)

وابسته های پسین



وابسته های پیشین



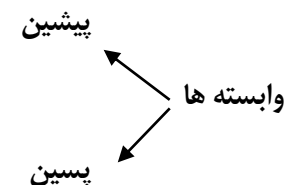
هسته

۲۱- هسته و وابسته های آن: به جمله های زیر توجه کنید:

- ۱- کتاب
- ۲- یک کتاب
- ۳- یک کتاب زیبا
- ۴- یک کتاب زیبای نو

در جملات بالا، کتاب، کلمه ای است که کلمه یا بخش های دیگر به آن اضافه شده است و جزء ثابت هر جمله است. از طرفی هر یک از جملات بالا یک گروه اسمی محسوب می شوند.

پس به اسمی که اجزای دیگر یا کلمات دیگر به آن اضافه می شود، هسته می گویند. به عبارت دیگر، هسته یک اسم است که می تواند به صورت گروه اسمی همراه با وابسته یا به تنهایی بیاید. وجود هسته در جمله اجباری و وجود وابسته ها اختیاری است.



گروه اسمی: به زنجیره ای از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته گفته می شود که:

۱- وجود هسته برای گروه اجباری

۲- وجود وابسته ها اختیاری است

در مثال زیر، گل، هسته هر گروه اسمی است:

۱- محمد گل خرید.

۲- محمد دو گل خرید.

۳- محمد دو گل نیلوفر خرید.

۴- محمد دو گل نیلوفر زیبا خرید

۲۲- انواع «ک»: همان طور که گفته شد پیشوند، میانوند و پسوندها تکواژهایی هستند

که به کلمه می چسبند و مفهوم جدیدی به آنها می بخشند. یکی از پسوندهای پرتکرار در زبان فارسی «—ک» است که به کاربردهای مهم آن اشاره می شود:

پسوند «—ک»

تصغیر:	تحقیر:	تحییب:	تشبیه:	ساختن اسم	ساختن اسم
مرغک،	شاعرک،	طفلک،	عروسک،	از صفت:	از صفت:
شاخک و ...	مردک و ...	حیوانک،	چنگک و ...	وسيله از بن	سرخک،
		پسرک و ...		مضارع:	گرمک و ..
				غلنک و ...	

۲۳- مترادف: به کلماتی که معنی مشترک دارند ولی در تلفظ با هم تفاوت دارند، مترادف

گفته می شود. مثال: نیت و قصد- خوب و نیک- صلح و آشتی و ...

۲۴- ساختمان فعل:

۱. ساده
۲. پیشوندی
۳. مرکب

فعل ساده: فعلی است که بن ماضی و مضارع آن، یک جزء دارد. مثال:

داشتیم می گفتیم ← بن ماضی گفت

فعل پیشوندی: اگر به اول فعل های ساده پیشوندهایی از قبیل: شود، فعل پیشوندی ساخته می شود:

(داشتن = مالکیت در چیزی) + باز = بازداشتن (منصرف کردن از کاری)

افزافه { بر در فرا فرو باز }

فعل ساده فعل پیشوندی

فعل مرکب: اگر به جای پیشوند، یک واژه مستقل قبل از فعل ساده بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه حاصل فعل مرکب است. (اسم یا صفت + فعل ساده = فعل مرکب)

فعل مرکب، مجموعاً یک معنی را می‌رساند.

مصدرهای ساده مانند: کرد، آورد، ساخت، خورد و ... فعل مرکب می‌سازند. مثال:

بازی+کردن = بازی کردن (یک معنی واحد را می‌رساند؛ پس فعل مرکب است)

پراکنده+ساختن = پراکنده ساختن (یک معنی واحد را می‌رساند)

راه‌های تشخیصی فعل مرکب:

۱. اسمی که قبل از فعل می‌آید هیچ نقش دستوری در جمله نداشته باشد:

با مادر خویش مهربان باشی

مسند فعل

«مهربان باش» فعل مرکب نیست، بلکه فعل «باش» فعل ساده است و مهربان مسند است

۲. اسمی که قبل از فعل می‌آید نباید گسترش پذیر باشد؛ یعنی نمی‌توان به آن صفت،

مضاف الیه، تر و ترین، ی نکره و نشانه‌های جمع را اضافه کرد:

با مطالعه کردن در مورد دین آگاه شدم ← با مطالعه کردن... آگاه تر شدم.

بنابراین، فعل مرکب نیست.

۳. تمام فعل‌هایی که می‌خواهیم به مرکب بودن آن پی ببریم باید در جمله بررسی شوند و

خارج از جمله نمی‌توان به درستی تشخیص داد فعلی مرکب است یا نه.

۲۵- بدل: کلمه‌ای است که برای نقش قبلی خود، توضیحی می‌دهد.

مثال: برادرم، احمد، در کلاس هفتم درس می‌خواند. در حقیقت برادرم و احمد یک نفر هستند. احمد توضیح بیشتری درباره برادر می‌دهد. پس «احمد» بدل است.

۲۶- زبان محاوره و معیار

در زبان محاوره:

الف) ارکان دستوری جابجا می‌شود

ب) کلمات، شکسته می‌شوند

ج) از واژه‌ها و کلمات عامیانه استفاده می‌شود

د) ساده، بی‌تکلف و قابل فهم است

مثال: دیروز رسیدن مهمونای راه دورمون

در زبان معیار:

الف) زبان ملی، رسمی و آموزشی کشور است

ب) نشانه‌ها، عناصر محلی، لهجه‌ها و لغات قدیمی در آن دیده نمی‌شود

ج) مطابق دستور زبان فارسی معاصر نوشته شده است

مثال: قلبم را به تمام کسانی می‌بخشم که جانشان را در راه وطن فدا کرده‌اند.

آرایه ها و نکات ادبی

الف) آرایه های بدیعی:

۱- تناقض یا متناقض نما یا پاراوکس: بدین گونه است که گوینده دو مفهوم متضاد را

طوری کنار هم بنشانند که برای شنونده قابل قبول باشد. مثال:

آتش خاموش، حرارت سرد، صدای سکوت و ...

هرگز حدیث حاضر غایب شنیده ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است

۲- تلمیح: هرگاه شاعر یا نویسنده در کلام خود به آیه قرآن، حدیث یا داستانی اشاره

کند از آرایه تلمیح استفاده کرده است. مثال:

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد گویی به خواب شیرین، فرهاد رفته باشد.
بیت بالا تلمیح به داستان شیرین و فرهاد دارد.

بیا ای کاروان مصر، آهنگ کجا داری؟ گذر بر چاه کنعان کن، من آخر ماه کنعانم
بیت فوق به داستان حضرت یوسف تلمیح دارد

۳- استفهام (پرسش) انکاری: هرگاه شاعر یک جمله خبری منفی را به صورت پرسش

آورد که جواب آن، رد کردن یا انکار مطلبی باشد، از استفهام انکاری بهره جسته است. مثال:

من هرگز سخنی را بدون نام تو آغاز نمی کنم. این جمله ایست خبری و منفی. حالا شاعر این جمله را به صورت پرسشی طرح می کند: بدون نام تو، کی نامه (سخن) را آغاز کنم؟ در جواب می گوییم: هیچ موقع. به این گونه سوالات که صورت آنها شکل مثبت و جواب آنها به شکل منفی است، استفهام انکاری گفته می شود. اکنون مثالی دیگر: مگر کوری؟ (یعنی اصلاً کور نیستی یا کور که نیستی). (صورت سوال به شکل مثبت و جواب سوال به شکل منفی است).

جنبه مقابل آن استفهام تقریری یا بیانی است. مثال: مگر پایان کار همه مرگ نیست؟ (یعنی حتماً هست). یعنی صورت سوال منفی و جواب آن به شکل مثبت است.

۴- جناس: آوردن دو لفظ در کلام که در ظاهر به یکدیگر همانند و در معنی مختلف باشند، جناس گفته می شود. جناس در یک نگاه کلی به دو نوع همسان (تام) و ناهمسان (ناقص) تقسیم می شود.

جناس همسان (تام): دو واژه که از نظر تلفظ و طرز نوشتن همانند باشند ولی در معنی با هم اختلاف داشته باشند. مثال:

خرامان بشد سوی آب روان چنان چون شده باز یابد روان
(جاری) (روح و جان)

جناس ناهمسان (ناقص): این نوع جناس، خود بر سه قسم است: اختلافی، افزایشی و حرکتی.

اختلافی: اختلاف در یک حرف. مثال: سلامت و ملامت

افزایشی: نابرابری دو واژه در تعداد حروف (یک حرف). مثال: آیین و آینه

حرکتی: اختلاف یا ناهمسانی دو واژه در مصوت های کوتاه (حرکت). مثال: گُل و گِل

۵- ^{تحمیدیه}: هرگاه شاعران یا نویسندگان در ابتدای کتاب ها و منظومه های خود از حمد

و ستایش خداوند استفاده کنند، از تحمیدیه بهره گرفته اند. مثال: بخش ستایش ابتدای کتاب فارسی که همان تحمیدیه محسوب می شود.

۶- ^{تشخیص}: تشخیص که نام های دیگر آن «آدم نمایی»، «جاندار پنداری»، «شخصیت

بخشی» و «جان بخشی به اشیا» است، عبارت است از نسبت دادن یکی از ویژگی های انسانی به غیر انسان.

مثال: کبوتر به گنجشک سلام کرد.

دست در دامن مولا زد در که علی بگذر و از ما مگذر

۷- ^{واج آرایی یا نغمه حروف}: تکرار یک یا چند صامت یا مصوت در چند کلمه موجود در

جمله یا بیت که به صورت آگاهانه صورت می گیرد. این تکرار موجب ایجاد موسیقی درونی در جمله می شود. مثال:

خیزید و خز آید که هنگام خزان است باد خُنک از جانب خوارزم وزان است
بیت بالا در واج آرایی در حرف «خ» دارد.

۸- ^{مراعات نظیر یا تناسب}: آوردن دو یا چند واژه در یک عبارت یا بیت که در خارج از

آن بیت نیز، رابطه خاصی بین آنها برقرار باشد. مثال:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
در بیت بالا بین واژه های «ابر»، «خورشید»، «باد»، «ماه» و «فلک» رابطه خاصی (از یک گروه بودن) برقرار است.

۹- ^{تمثیل}: هرگاه برای تاکید یا روشن شدن مطلبی (معمولاً پیچیده) آن را به موضوعی

ساده تر تشبیه کنیم یا برای اثبات موضوعی نمونه ای بیاوریم، آرایه تمثیل را به کار گرفته ای. مثال:

من اگر نیکم، اگر بد، تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
حافظ در خطاب به واعظان می گوید که من هر طور که هستم به شما ارتباطی ندارد؛ همچنان که هر کسی هنگام درو، کاشته خود را برداشت می کند. مثالی دیگر:

اظهار عجز در بر ظالم روا مدار اشک کباب، موجب طغیان آتش است

۱۰- ^{موقوف المعانی}: هرگاه معنای یک بیت، ناقص و برای تکمیل معنای آن به بیت یا

بیت های بعدی نیاز باشد، به آن دو یا چند بیت «موقوف المعانی» می گویند.

موقوف‌المعانی این است که درک معنای یک مصراع یا بیت، وابسته به معنی مصراع یا بیت بعدی است. مثال:

هر شب که روی به جامه خواب کن نیک تأمل اندر این باب

کان روز به علم تو چه افزود وز کرده خود چه برده ای سود

۱۱- **تصحیح:** در اصطلاح ادبی به کلماتی گفته می شود که در پایان دو یا چند جمله

می آیند و از نظر وزن، آهنگ و یا هر دو با هم یک سان هستند. به نثری که سجع در آن وجود داشته باشد نثر مسجع می گویند.

مثال:

«عشق نه نام دارد و نه ننگ، نه صلح دارد نه جنگ».

«الهی آن ده که آن به. الهی دلی ده که در کار تو جان بازیم؛ جانی ده که کار آن جهان سازیم».

۱۲- **اغراق:** ادعای وجود صفتی در کسی یا چیزی، به اندازه ای که بیش از حد

معمول باشد یا مُحال باشد:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

۱۳- **حس آمیزی:** آمیختن دو یا چند حس در کلام به گونه ای که سبب زیبایی متن

بویایی (شامه)

شنوایی

چشایی (ذائقه)

بینایی

لامسه

حواس

انسان

شود.

مثال: خبر تلخی بود (خبر از مقوله شنوایی و تلخی از مقوله چشایی است؛ پس خبر شنیدنی است نه چشیدنی) — مثال های دیگر:

بین چه می گویم

نوشته ی او از من با مزه تر بود

صدای مجری گرم و دلپذیر بود

۱۴- **تضمین:** آوردن آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر در میان کلام:

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه «جنات تجری تحتها الانهار» داشت

قسمتی از آیه قرآن

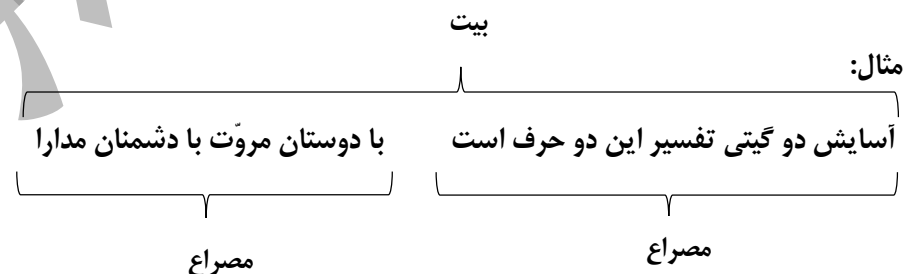
فرق تضمین و تلمیح: در تضمین مطلبی عیناً نقل می شود و برای اینکه سرقت ادبی محسوب نشود در «» قرار می گیرد، اما تلمیح اشاره غیر مستقیم است و فقط جزیی از مطلب آورده می شود تا ما را یاد کل مطلب بیندازد.

اکنون مثالی دیگر:

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
«میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است»

۱۵- بیت و مصراع: در ادبیات به یک سطر کامل شعر، بیت می گویند که خود

به دو بخش کوچک تر تقسیم می شود که به هر کدام از آنها یک مصراع می گویند.



ب) آرایه های بیانی

۱۶- تشبیه: مانند کردن کسی به کسی یا چیزی به چیزی. هر تشبیه چهار رکن دارد:



۱. مشبه: چیزی یا کسی که قصد مانند کردن آن را داریم.
۲. مشبه به: چیزی یا کسی که مشبه را به آن مانند کرده ایم.
۳. وجه شبه (شباهت): صفت یا ویژگی مشترک بین مشبه و مشبه به.
۴. آدات تشبیه: واژه هایی از قبیل: مثل، مانند، همچون، چو و ... که دلالت بر همانندی دو طرف تشبیه دارند. مثال:

مادر، در مهربانی همچون فرشته است
مشبه وجه شبه آدات تشبیه مشبه به

✓ گاهی ممکن است آدات تشبیه و وجه شبه حذف شوند ولی وجود مشبه و مشبه به در تشبیه ضروری است.

انواع تشبیه از نظر ارکان:

گسترده: به تشبیهی که هر چهار رکن یا سه رکن را در خود داشته باشد، تشبیه گسترده می‌گویند:

سینه باید گشاده چون دریا

مشبه وجه شبه ادات مشبه به

تا کند نغمه ای چو دریا ساز

فشرده یا بلیغ: تشبیهی که فقط دو رکن اصلی (مشبه و مشبه به) داشته باشد. تشبیه فشرده گاه به صورت اضافی و گاه به صورت جمله اسنادی به کار می‌رود.

تشبیه بلیغ اضافی (اضافه تشبیهی): در تشبیه گاهی دو رکن اصلی (مشبه و مشبه به) با کسره ای به هم می‌پیوندند که به آن تشبیه بلیغ اضافی یا اضافه تشبیهی می‌گویند. مثال: چاه نادانی، مرغ فکر، قد سرو و ...

بهترین معیار تشخیص اضافه تشبیهی این است که می‌توان آن را به صورت تشبیهی مفصل و کامل آورد: نادانی مثل چاهی است که ما را زمین گیر می‌کند. فکر، همانند مرغ، پرواز می‌کند. قد معشوق او مانند سرو، بلند است.

تشبیه بلیغ اسنادی: تشبیهی که متشکل از مشبه + مشبه به + فعل اسنادی است. مثال: چهره اش، خورشید است. (چهره او مانند خورشید نورانی است)

مشبه مشبه به فعل اسنادی

گسترده: عشق همانند آتشی سوزان است.

اضافی (اضافه تشبیهی): آتش عشق

فشرده یا بلیغ غیر اضافی (اسنادی): عشق، آتش است.

انواع
تشبیه
از نظر
ارکان

۱۷- کنایه: سخنی است که دو معنی دارد؛ یکی معنی ظاهری و نزدیک و دیگری معنای

اصلی و دور. در کنایه منظور گوینده همان معنای دوم یا درونی است. مثال: سر کیسه را باید شل کرد. در نگاه اول به این نکته دست می‌یابیم که دهانه کیسه را باید آزادتر کرد تا محتوی درون کیسه راحت تر و سریعتر بیرون بیاید اما معنای دوم یا کنایی آن بخشندگی و سخاوت بیشتر است. مثال دیگر:

فلانی ریش سفید محله است

معنای ظاهری: او از ساکنین این محل است که ریش سفید دارد.

معنای درونی یا کنایی: او بزرگتر و همچنین باتجربه محله است.

۱۸- مجاز: کلمات یا در معنی اصلی خود به کار می‌روند یا به جای واژه ای دیگر. اگر کلمه

در معنی اصلی خود به کار رود، به آن «حقیقت» می‌گویند و اگر کلمه به جای کلمه ای دیگر به کار رود به آن «مجاز» می‌گویند؛ به بیان دیگر، ذکر چیزی و اراده چیز دیگر مجاز نام دارد. هیچ گاه چنین امری ممکن نیست مگر آن که میان آن دو واژه، رابطه ای خارج از کلام برقرار باشد.

مثال: «آنقدر گرسنه ام که می‌توانم تمام ظرف ها را بخورم». واژه «ظرف» به جای «غذا» به کار رفته است و رابطه میان این دو واژه این است که غذا در داخل ظرف قرار دارد. پس «ظرف» مجازاً به معنی غذاست. مثال های دیگر:

همه کلاسی زدند زیر خنده

مجازاً دانش آموزان کلاس

ایران در مسابقات فوتبال قهرمان شد

مجازاً به معنی تیم ایران

آنچه در مورد بحث مجاز لازم بود، گفته شد. مقوله مجاز فراتر از این است که بعداً با آن آشنا می شوید.

۱۹- استعاره: در ادبیات به آرایه ای گفته می شود که واژه ای به دلیل شباهت

در ویژگی یا صفتی به جای واژه ای دیگر به کار رود؛ به عبارت دیگر، شاعر با استفاده از تشبیه، نخست در ذهن خود چنین اندیشیده است:

معشوق او از نظر بلندی قد مثل سرو است.

مشبه وجه ادات مشبه به

سپس همه ارکان تشبیه را حذف کرده به جز مشبه به. به این مشبه به باقی مانده استعاره می گوییم. به جمله های زیر توجه کنید:

«ابر بهاری دامانی از باران را که مثل مروارید است، بر زمین ریخت.»

مشبه ادات مشبه به

«ابر بهاری دامانی از مروارید بر زمین ریخت.»

مشبه به

اگر در جملات بالا دقت کنید می بینید که «مروارید» به جای قطره باران به کار رفته است، زیرا میان مروارید و قطرات باران در اندازه و درخشندگی شباهت وجود دارد. پس می گوییم مروارید استعاره از قطره باران است.

برای ساده تر شدن سخن، روند رسیدن از تشبیه و ارکان چهارگانه آن به استعاره را می توان چنین ترسیم کرد:



• اضافه استعاری: گاهی رکن ذکر شده در استعاره (مشبه به) و یکی از لوازم یا ویژگی های مشبه (حذف شده) با کسره ای به صورت ترکیب اضافی در می آیند که به آن اضافه استعاری می گویند: رخ اندیشه، دست سخن، آبروی قناعت و... (اندیشه مانند از سانی رخ دارد یا قناعت مانند انسانی آبرو دارد)

• نسبت دادن صفات، افعال، اعضا و ویژگی های انسان به غیر انسان تشخیص نام دارد که در مثال های قبل شاهد آن بودیم. پس «دست روزگار» هم اضافه استعاری است و هم تشخیص.

۲۰- اضافه اقترانی: (نزدیک به هم) نوعی ترکیب اضافه است که مضاف الیه

عملی است که مضاف انجام می دهد. اگر کلمه های «به قصد» یا «به همراه» را بین دو کلمه در یک ترکیب اضافی قرار دادیم و معنی داد، اضافه اقترانی

است: با چشم ادب نگر پدر را
یعنی با چشم همراه با ادب به پدرت
نگاه کن. مثال های دیگر:
دست ادب: دست به قصد ادب
زانوی غم: زانوی همراه با غم

در اضافه اقتراعی، مضاف، یکی از اعضای بدن است.

ج) قالب های شعری:

۲۱- **قافیه:** به کلماتی که در آخر هر دو مصراع یک بیت و یا فقط در پایان بیت های

یک شعر با هم هماهنگ باشند نه همسان قافیه گفته می شود که حداقل باید آخرین حرف و آخرین حرکتشان یکسان باشد:

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا



البته اگر دو کلمه دارای شکل یکسان و معنی مختلف باشند، می توانند قافیه شوند و اگر چنین کلماتی در آخر مصراع ها بیایند معمولاً قافیه اند نه ردیف:

خرامان بشد سوی آب روان چنان چون شده باز یابد روان

روان در بیت بالا قافیه است؛ زیرا کلمات قبل از آن قافیه نیست و روان در مصراع اول به معنی جاری و در مصراع دوم به معنی روح و روان است.

- جایگاه قافیه در قالب های شعری قدیم و جدید متفاوت است.
- وجود قافیه در شعر، الزامی است.

۲۲- **ردیف:** به کلمات مسقلی که یک شکل و یک معنی واحد دارند و در پایان

مصراع های شعر تکرار می شوند، ردیف گفته می شود.

۱. وجود ردیف در شعر الزامی نیست

۲. ردیف بعد از قافیه می آید.

۳. کلماتی که یک شکل ولی معنای متفاوتی دارند، اگر در پایان مصراع بیایند، ردیف محسوب نمی شوند.

مثال:

با مادر خویش مهربان باشی آماده خدمتش به جان باشی

قافیه ، ردیف قافیه ، ردیف

۲۳- **فرد یا مفرد:** اگر شاعر فقط یک بیت بسراید و تمامی منظورش را در آن

بگوید، به آن بیت «مفرد» یا «فرد» گفته می شود:

گر بلندت کسی دهد دشنام به که ساکن دهی جواب سلام

پیش از شروع بحث، این نکته را یادآور شوم که منظور از طرح اشکال زیر، نشان دادن حالت کلی قالب شعری است و علامت های پایان هر مصراع نشان دهنده قافیه در بیت است.

۲۴- رباعی:

_____*	_____*
_____*	_____*
یا	
_____*	_____*
_____*	_____*

• رباعی به معنای چهارتایی یا چهارگانی است که متشکل از دو بیت یا چهار مصراع است. آوردن قافیه در مصراع های ۲، ۴، ۱ الزامی است و در مصراع سوم اختیاری است.

• موضوع رباعی معمولاً عاشقانه، عارفانه و فلسفی است

• مشهورترین رباعی سُرّای ایران در دوران گذشته خیام، و در دوره معاصر نیما یوشیج است

• تفاوت با دوبیتی: دو بیتی از لحاظ شکل ظاهری و تعداد مصراع ها کاملاً شبیه رباعی است ولی تفاوت آن دو در وزنشان است. برای تشخیص رباعی و دوبیتی اولین کلامه شعر را در نظر می گیریم و آن را بخش می کنیم (درست مانند دانش آموزان کلاس اول ابتدایی). اگر اولین بخش اولین کلمه هجای کوتاه بود (هجاء بخش) شعر دو بیتی است و اگر هجای

بلند بود، رباعی است. (هجای کوتاه یک حرف و یک صدای کوتاه دارد. مانند: جـ — بـ و ... و هجای بلند دو حرف و صدای کوتاه یا بلند دارد مانند: دَر — مو — پَر و ...)

۲۵- قطعه:

_____*	_____*
_____*	_____*
_____*	_____*

- شعری است حداقل در دو بیت که قافیه در مصراع های زوج آن قرار می گیرد.
- موضوع قطعه معمولاً اخلاقی، اجتماعی، تعلیمی، مدح و .. است.
- از قطعه سُرّایان نامی زبان فارسی می توان به انوری، ابن یمین و پروین اعتصامی اشاره کرد.

۲۶- غزل:

_____*	_____*
_____*	_____*
_____*	_____*
_____*	_____*

- غزل در لغت به معنی سخن عاشقانه گفتن است و در ادبیات، شعری است که حداقل در پنج و حداکثر در پانزده بیت سروده شده است. مصراع اول غزل با مصراع های زوج آن هم قافیه اند.

- موضوع و درون مایه غزل معمولاً عشق، عرفان، مسایل اجتماعی و ... است.
- از غزلسرایان مشهور کهن می توان به مولوی، سعدی و حافظ و غزلسرایان نامی معاصر فرخی یزدی، سیمین بهبهانی و ... اشاره کرد.

۲۷- قصیده:

* _____	* _____
* _____	* _____
* _____	* _____
* _____	* _____

- شعری است که از لحاظ شکل و قافیه، در ست مانند غزل است. تعداد ابیات قصیده از پانزده بیت بیشتر است. نام دیگر قصیده «چکامه» است.
- قصیده معمولاً در موضوعاتی چون: مدح، وصف طبیعت و ... سروده می شود.
- از قصیده سرایان معروف در زبان فارسی می توان به خاقانی، عنصری، انوری، سعدی و ... اشاره کرد.

۲۸- شوی:

* _____	* _____
/ _____	/ _____
" _____	" _____
& _____	& _____

- در این نوع شعر، هر بیت قافیه جداگانه دارد. قالب مثنوی برای شعرهای طولانی مناسب است.
- موضوعات مثنوی شامل: حماسه، اخلاق، تعلیم، عشق و عرفان است.
- فردوسی، نظامی، مولوی و سعدی از مثنوی سرایان به نام زبان فارسی هستند.

۲۹- چهارپاره: (دوبیتی به هم پیوسته)

* _____	_____
* _____	_____

/ _____	_____
/ _____	_____

< _____	_____
< _____	_____

- شعری است شامل چند دوبیتی با قافیه های متفاوت که از نظر معنی با هم ارتباط دارند.
- در چهارپاره معمولاً مصراع های زوج با هم، هم قافیه اند.
- به هر دو بیت این شعر یک بند می گویند و هر بند چهار مصراع دارد. به همین دلیل به این نوع شعر، چهارپاره گفته می شود.
- قیصر امین پور، فریدون توللی و پرویز ناتل خانلری از چهارپاره سرایان معاصر اند.

موضوع شعر نو (نیمایی) احساسات و تجربه های فردی، عشق، سیاست، مسایل اجتماعی و ... است.

بنیان گذار این نوع شعر، علی اسفندیاری (نیمایوشیج) است و اخوان ثالث، سهراب سپهری و فروغ فرخزاد از نمایندگان این نوع شعر هستند.

* _____	* _____
* _____	* _____
* _____	* _____
* _____	
# _____	
@ _____	@ _____
@ _____	@ _____
@ _____	@ _____
@ _____	
# _____	

- شعری است که از رشته های گوناگون ساخته شده است. قافیه های هر رشته با رشته دیگری متفاوت است و در هر رشته تمام مصراع ها به جز مصراع آخر هم قافیه هستند.
- مصراع آخر هر رشته را «بند» می گویند. این مصراع که در تمام رشته ها هم قافیه است، حلقه ارتباط همه رشته ها به یکدیگر است.
- منوچهری دامغانی از مسمط سرایان مشهور زبان فارسی است.

شعری است با مصراع های کوتاه و بلند که جای قافیه در آنها مشخص نیست.